

چند مرحله ای و تعدّد فرقه های تکفیر

چند مرحله ای و تعدّد فرقه های تکفیر

نحوه رفتار با مشرکان و کفار در سیره پیامبر (ص) مراحلی داشته است. در مکه و قبل از هجرت به طریقی بوده و بعد از هجرت و نزول احکام، روش فرق کرده است. عده ای از گروه ها معتقدند که در حال حاضر که جامعه دچار جاهلیت شده است باید به روش مکی پیامبر (ص) عمل کرد، مانند جواز ازدواج با شرک و خوردن قربانی او و ... ولی برخی معتقدند باید به روش مدنی عمل کرد - در این راستا گروه های متعدد از هم جدا شده اند.

مرحله ای بودن احکام و دوران ضعف و بیچارگی

برخی ادعا کرده اند که در دوران معاصر فقط تطبیق و اجرای احکام مکی واجب است زیرا عصر حاضر دوره استضعاف است و هرگاه اسلام دارای حکومت قدرتمند و قانون باشد آنگاه احکام دوران مدنی نیز قابل تطبیق و اجرا خواهد بود. آنها بر همین اساس قائل به امر به معروف و نهی از منکر و جهاد نیستند و می پندارند که زنانشان بخاطر تن در دادن به جامعه جاهلی، از اسلام برگشته اند اما به دلیل آنکه در دوران ضعف و خواری به سر می برند، ازدواج با زنان مشرک در این دوره جایز است عقد ازدواج شان فسخ نمی گردد اما برخی دیگر پا را فراتر گذاشته و ادعا کرده اند که این قول و آراء، منهج و روش سید قطب است و به همین دلیل است که استاد محمد توفیق برکات - از مریدان سید قطب - در کتاب خود «الفسخ و مرحلیة الأحکام» به دفاع از ایشان پرداخته و می نویسد:

«پیش از هر چیز شایسته است این مسأله یادآوری شود که سید قطب فقط در بحث پیرامون مسائل جهاد در مواضع متعددی از کتاب «الظلال» و «المعالم» درباره چند مرحله ای بودن احکام شرعی سخن گفته است و بنابراین گناه و مسئولیت آراء و دیدگاههای قائل به تعطیل نمودن بسیاری از احکام شرعی به بهانه چند مرحله ای بودن احکام و تقسیم کردن آنها به مکی و مدنی، بر عهده طرفداران و سردمداران دیدگاههای مذکور است و سید قطب از این آراء و دیدگاهها بدور است. علاوه بر آن، آراء و دیدگاههای مذکور به دلایل زیر فاقد جدّیت و استحکام یک بحث علمی است:

أ - از لحاظ روش و تحقیق و استنباط، بر اصول و مبانی علمی مبتنی نیست چرا که بحث علمی در زمینه احکام شرعی دارای شیوه خاص خود است که در مباحث اصول فقه بطور دقیق و مفصل بیان شده است و طرفداران آن آراء و دیدگاهها کمتر با این مباحث و مفاهیم آشنا هستند.

ب - آراء و دیدگاههای مذکور متناقض است و کورکورانه به تقسیم بندی احکام اقدام کرده است به گونه ای که گاهی احکام مدنی را به بهانه مدنی بودن تعطیل کرده اند و در همان وقت معتقد است که تطبیق احکام مدنی و مقید بودن به آن لزوماً واجب نیست، و چه کسی می تواند جرأت به خرج دهد و بگوید که امروز ما مکلف به احکام روزه، زکات و حج نمی باشیم زیرا این احکام در مدینه نازل شده اند.[1]

چند مرحله بودن احکام و تعدّد فرقه های تکفیر

هنگامی که سردمداران اندیشه تکفیر اعلام کردند که تمام افراد جامعه اسلامی کافر شده و هیچ راه و شیوه ای برای اطمینان یافتن از ایمان شخص نمازگزار نیست مگر بیعت کردن وی با جماعتی که کلمه «لا اله الا الله» را بعنوان

شعار و روش زندگی خویش قرار داده است و مردمان را بسوی قرآن کریم و سنت نبوی فرا می خواند، در همین هنگام مباحثات و مناظره هایی پیرامون این افکار و عقاید در بازداشتگاه سیاسی «ابوزعبل» و سپس در بازداشتگاه سیاسی «طره» پس از اعزام قائلان به این افکار و عقاید بدانجا صورت گرفت.

طرفداران افکار و عقاید مذکور در خلال مباحثات و مناظرات از قانع ساختن عالمان جماعت اخوان که به نقد و بررسی افکارشان مبادرت ورزیدند، ناتوان شدند و از دیدگاه خود مبنی بر عدم وجوب نماز و زکات و حج برگشتند اما بر اعتقاد خود درباره دوران ضعف و خواری مبنی بر آنکه در این دوران، حکم بر اساس آنچه خداوند نازل کرده است لازم نیست و برگشت به احکام مکی و تطبیق آنها واجب است، پافشاری کردند.

همچنین تکفیری ها از توجیه و تعلیل مسائلی مانند: خوردن ذبیحه های آنهایی که به ارتدادشان اعتقاد دارند و باقی ماندن همسران کافرشان - بنا به دیدگاهشان - در عقد آنها و مشروعیت توارث میان آنها و همسران شان و میان پدران و نزدیکان شان ناتوان گشتند حال آنکه خداوند می فرماید:

(وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ)

ممتحنه:

10

«با زنان کافر ازدواج نکنید»

همین جا بود که از میان طرفداران و قائلان به افکار و عقاید مذکور، قائلان به نظریه مفهوم و حرکت از خلال مفهوم، که در فصل دوم ارائه شد، پا به عرصه وجود گذاشتند. خلاصه نظریه مذکور این است:

روش قابل تطبیق و اجرا در زمینه حاکمیت و جماعت، مفهوم است و بر اساس حرکت از خلال مفهوم، یاد دادن مراحل گوناگون به هر یک از افراد و بر حسب توانایی و استعدادش واجب و لازم است. بنابراین دروغ گفتن و تظاهر کردن به اموری که مخالف عقیده آنان است جایز و مباح بشمار می آید مانند نماز خواندن پشت سر کسی که به کفرش اعتقاد دارند و دوام عقد ازدواج میان آنان و همسرانشان - با اینکه معتقدند زنانشان کافر گشته اند - و خوردن ذبیحه های آنهایی که به کفرشان اعتقاد دارند.

از پیامدهای نظریه حرکت از خلال مفهوم، پیدایش اندیشه عزلت فکری و ذهنی بود محتوای اندیشه مذکور این است که با جامعه باید بر اساس ظاهر و بعنوان جامعه اسلامی رفتار کرد، اما در باطن باید از آن عزلت گزید و به کافر بودنش و ضرورت جنگ و ستیز با آن، اعتقاد داشت و به همین دلیل است که نماز خواندن پشت سر امام کافر و اظهار موافقت در مورد عدم تکفیر جامعه و تعامل و دادوستد با این کافر، جایز و روا است.

تکفیر قائلان به حرکت از خلال مفهوم

هنگامی که بارزترین شخصیت و پیشوای این عده از جوانان - شیخ علی عبده اسماعیل - پس از مناقشه و مناظره با وی، قانع گردید که اعتقاد به حرکت از خلال مفهوم به مباح شمردن حرام و حکم دادن بر اساس غیر احکام الهی می انجامد از این اندیشه برگشت و اعلام کرد قائلان به حرکت از خلال مفهوم، کافر هستند زیرا حاکمانی که در مسائل دنیوی و مجازات به قانون گذاری می پردازند، بخاطر این عملشان کافر می شوند پس کافر شدن کسانی که در زمینه عبادات به قانونگذاری می پردازند مانند قائل شدن به مباح بودن ازدواج با زن مرتد به بهانه جواز

ازدواج با زنان مشرک در دوران ضعف و خواری از باب اولی است. اینجا بود که قائلان به اندیشه حرکت از خلال مفهوم به دو دسته تقسیم شدند: دسته ای که از جامعه دوری گزیدند و پیشوایشان همین جوان آزهری - علی عبده اسماعیل - بود که بعدها از آنها جدا شد. اما دسته دیگر به عدم عزلت گزیدن از جامعه تظاهر می کرد و به اندیشه حرکت از خلال مفهوم معتقد بود و به چندین گرایش تقسیم شد. آن جوان آزهری - علی عبده اسماعیل - پس از تجدید نظر در مسأله تکفیر مسلمانان و خواندن کتاب «الفصل فی الملل و الأهواء» تألیف ابن حزم و پس از مباحثه و مناظره با دبیر کلّ اخوان المسلمین که در همان بازداشتگاه به سر می برد و خواندن آن بحثی که پیشتر بدان اشاره شد، بعد از خواندن نماز عصر برخاست و پیراهنش را از تن در آورد و اعلام کرد همچون در آوردن لباس از تنش از اندیشه تکفیر برگشته است و دلایل و اسباب این عمل خود را برای نمازگزاران پشت سر خود و از جمله طرفداران اندیشه تکفیر روشن ساخت. پس از این ماجرا یکی از قائلان به اندیشه تکفیر که دانشجوی دانشکده کشاورزی بود [2] و سپس هدایت و رهبری گروه «جماعت المسلمین» که توسط وی و یکی دیگر از دانشجویان تأسیس گردید به عهده گرفت، اعلام کرد که علی عبده اسماعیل کافر شده و حق با «جماعت المسلمین» است حتی اگر این جماعت فقط دارای یک عضو باشد و امام جماعت مذکور خود او است و هر کس از بیعت کردن با او خودداری کند کافر است. همین گروه است که سرویس های امنیتی آن بنام «جماعت تکفیر و هجرت» می شناسند.

تاریخچه جریان عزلت فکری و ذهنی

هر دانشمندی که خواهان آگاهی یافتن از نخستین مراحل اندیشه عزلت فکری و ذهنی است ملاحظه خواهد کرد که این اندیشه علی رغم تفاوت های بی شمار به نظریه تقیه بسیار نزدیک است. در تعریف تقیه می توان گفت: دوستی ظاهری و زبانی با کافران و ستمگران بخاطر حفظ جان یا مال یا شرف یا ناموس.

یکی از تناقض گویی های طرفداران اندیشه تکفیر این بود که آنان در آن اوائل به نظریه تقیه پناه بردند چرا که آن، مانع موالات و دوستی ورزیدن با حاکمان و ستمگران می شد و به همین دلیل بود که آنان اعلام کردند هر کس حاکم را تأیید کند حتی اگر هم ناچار هم باشد کافر است، زیرا از جمله اصول و مبانی اندیشه تکفیر این بود که در اسلام هیچ اکراهی وجود ندارد و در مقابل حق، جز گمراهی و ضلالت نیست و بنابراین، هر کس حتی اگر به زبان، حاکم را تأیید کند و بمنظور حفظ جان و ناموس با او مدارا نماید کافر می گردد. هنگامی که به آنان گفته شد که اکراه از جمله رخصت های دین است و پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم آن را در موردی خطرناک تر از مورد محل نزاع یعنی: در نطق به کلمه کفر اجازه داده و در این آیه شریفه زیر نازل شده است:

(مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ)

نحل: 106

«کسانی که پس از ایمان آوردنشان کافر می شوند بجز آنان که تحت فشار و اجبار وادار به اظهار کفر می کردند در همان حال دلپایشان ثابت بر ایمان است اری چنین کسانی که سینه خود را برای پذیرش مجدد کفر گشاده می دارند خشم تند خدا در دنیا گریبانگیرشان می شود و در آخرت کیفر و عذاب بزرگی دارند».

تکفیری ها در جواب گفتند: جواب ما آیه پس از آیه مورد استدلال شما است که می فرماید:
(ذَلِكَ يَأْتُهُمْ اسْتَحْبُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ)

«این (خشم خدا و عذاب بزرگ) بدان خاطر است که آنان زندگی دنیا را بر زندگی آخرت ترجیح می دهند و گرامی ترش می دارند و خداوند گروه کافران را رهنمود نمی گرداند».

هنگامی که از آنان سؤال شد بکار بردن چنین شیوه ای برای فهم قرآن مبنی بر اینکه آیه لاحق آیه سابق را نقض می سازد به بطلان قرآن می انجامد و برای حکم هیچ سببی باقی نمی ماند، یا به عبارتی دیگر، استثنا کردن کسی که تحت فشار و اکراه وادار به اظهار کفر گردیده و در همان حالت دلش بر ایمان ثابت و پایدار است از حکم کفر کسی که از روی اختیار و با سینه ای گشاده و بخاطر برگزیدن دنیا بر آخرت برگزیند کافر گشته است بی فایده و بیهوده خواهد بود، تکفیری ها در جواب گفتند: هر کس دنیا را بر آخرت برگزیند کافر بشمار می آید و ادعای اکراه و اجبار توسط او قابل قبول نیست. پس از آنکه برایشان روشن گردید که آیه نخستین بر عدم کفر کسی که از روی اکراه و اجبار کلمه کفر را بر زبان جاری ساخته و در همان حال بر ایمانش ثابت و پایدار است دلالت دارد و آیه دوم بیانگر این است که هر کس با گشاده دلی و اختیار کفر را برگزیند و دنیا را بر آخرت برگزیند، مومن نیست و ادعای اکراه و اجبار توسط وی پذیرفته نمی شود و فهم این دو آیه به این شیوه دارای هیچگونه اشکالی نیست آنان واکنش نشان داده و گفتند: فهم و رأی ما حق است و در مقابل حق چیزی جز گمراهی و ضلالت نیست و قرآن نیازی به عالمان و مفسران ندارد تا آن را تفسیر نمایند یا تأویل سازند!

طرفداران اندیشه تکفیر و مسأله اکراه و موالات

اعتقاد به چند مرحله ای بودن احکام و عزلت فکری و ذهنی و دیگر افکار و عقایدی که پیشتر شرح داده شد به چند فرقه شدن قائلان به اندیشه تکفیر انجامید:

گروهی از آنان که نام «الجماعة المؤمنة» بر خود نهاده بود و روزنامه ها تحت عنوان «جماعت تکفیر و هجرت» اخبار و رویدادهای پیرامون آن را منتشر و چاپ می کرد، از طیف اصلی قائلان به اندیشه تکفیر جدا شدند و پیروان طیف اصلی تکفیر را به دلیل اعتقاد به چند مرحله ای بودن احکام و عزلت فکری و ذهنی یا همان مفهوم و حرکت از خلال مفهوم که پیشتر شرح داده شد به کفر متهم ساختند. این گروه همچنین معتقد است که هر کس به رخصت عمل کند و بمنظور حفظ جان خود یا برای تسهیل در فرار از زندان یا بازداشتگاه با حکومت همکاری و مدارا نماید، و هر کس که جواب سلام شخصی را که عضو جماعتشان نیست بدهد کافر است زیرا جواب دادن سلام بمعنای گواهی دادن به ایمان شخص است حال آنکه اصل بر این است که تمام افراد جامعه کافر گشته اند.

گروه مذکور بنا به دلایل پوچ و بی ارزش به چند فرقه تقسیم شد، از جمله آن که یکی از اعضای آن جماعتشان بخاطر اینکه جواب سلام یکی از دوستانش که وابسته به گروهی دیگر در همان بازداشتگاه بود داده بود او را متهم به کفر ساختند گرچه برخی از آنان به کافر گشتن وی قانع نشدند و به مصاحبت و دوستی با وی مبادرت کردند و به همین دلیل نیز مورد تهمت کفر واقع شدند؟

اما قائلان به حرکت از خلال مفهوم و عزلت فکری و ذهنی به چندین فرقه تقسیم شدند که تشخیص آنها از یکدیگر بسیار دشوار است چرا که آنان به نظریه حرکت از خلال مفهوم که شبیه نظریه تقیه است معتقدند و برخلاف آنچه که بدان اعتقاد دارند تظاهر می کنند.

از جمله تناقض های اشکار آنان این است که پشت سر کسی که به کفرش اعتقاد ندارند نماز می خوانند و دیگر آنکه هر کس نوشته ای در تأیید حاکم بنویسد کافر است و با این وجود در میان آنان کسانی بودند که حاکم را تأیید می کردند و سپس به عنوان جاسوس فرماندهان ویژه اجرای نقشه از قبل طراحی شده بر ضد بازداشت شدگان به ایفای نقش پرداختند اما با این

حال آن افراد جاسوس نه تنها مورد انکار و سرزنش قرار نگرفتند بلکه نسبت به آن کسانی که صبر و پایداری کردند از محبت و دوستی بیشتری برخوردار شدند و آن هم فقط بدین دلیل که آن جاسوسان، همفکر آنها بودند و فکر و عقیده شان را بخاطر همکاری به نفع گروه شان پنهان ساخته اند.

چه نیک بود اگر تکفیری ها می گفتند ایمان ما قوی تر از ایمان صحابی گرانقدر عبدالله بن مسعود نیست که گفته بود: هر سخنی که سوءظن را از من دور سازد، بر زبان جاری می سازم، یا می گفتند: ما بهتر از ابراهیم نخعی نیستیم که گفته بود: نعل و زنجیر اکراه است و زندان هم اکراه است. [3] یا اعلام می کردند ما در زمینه تأویل و تمسک به ظواهر نصوص دینی، سخت گیرتر از امام ظاهریه، ابن حزم اندلسی نیستیم که گفته بود: اکراه دو نوع است: اکراه بر قول و اکراه بر فعل. با اکراه قولی هیچ چیز واجب و ثابت نمی شود حتی اگر شخص مکره آن کلام را بر زبان جاری سازد مانند گفتن کلمه لغو و قذف و اقرار و دیگر تصرفات قولی. و دیگر آنکه موالات و دوستی حرام همان موالات و دوستی ورزیدن با کافر بخاطر کفرش و دوستی ورزیدن با شخص فاسق بخاطر فسق و فجورش است نه موالات و دوستی در حالت اکراه یا جهل. امت اسلامی در مورد عمل کردن به مقتضای نصوص وارده درباره اکراه و فراموشی و خطا، اتفاق نظر دارد. [4]

اکراه بر انجام کاری:

اکراه بر انجام کاری دو نوع است: نوع اول به وسیله ضرورت، مباح می گردد مانند خوردن و آشامیدن. اما نوع دوم به وسیله ضرورت، مباح نمی شود مانند قتل، جراحت وارد کردن، آزار و اذیت رساندن و هلاک ساختن اموال و غیره که اکراه موجب مباح ساختن این افعال و اعمال نمی شود. پس هر کس وادار و مجبور به انجام اینگونه افعال و اعمالی گردد ضامن است و قصاص بر او لازم می گردد چرا که مرتکب فعل حرامی شده است.

ازدواج با زنان مشرک در دوران ضعف

روشن ساختن بطلان و دروغ بودن این ادعا که اسلام باقی ماندن عقد ازدواج میان زنان کافر و شوهران مسلمان در دوران ضعف را جایز می داند، لازم و ضروری به نظر می رسد. اینجانب با یکی از سردمداران این اندیشه به مباحثه و مناظره پرداختم و از او سؤال کردم: اگر جامعه کافر شده و زنان شما نیز کافر شده اند علّت باقی ماندن عقد ازدواج میان شما و آنها چیست؟ حال آنکه خداوند می فرماید:

(وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ)

ممتحمة: 10

«با زنان کافر زدواج نکنید.»

او پاسخ داد: ما در عهد مکی، یعنی در دوران ضعف به سر می بریم و ازدواج با زنان مشرک در عهد مکی جایز و مباح است. گفتم: دلیل شرعی این حکم چیست؟ گفت: این همان چیزی است که از سید قطب را از جهل و عدم آگاهی از این حکم قطعی و روشن تیرنه می کنیم؛ ایشان در این زمینه کتاب چاپ شده ای دارد که این ادعا و عقیده شما در آن نیست، و دیگر آنکه سوره ممتحنة بعد از صلح حدیبیه نازل شده است و در آن هنگام برخی از مسلمانان مستضعف همچنان در مکه به سر می بردند و به موجب این سوره، نگهداشتن زنان کافر حرام اعلام گردید و مسلمانان همین حکم را در مکه و مدینه اجرا کردند، همانگونه که زینب دختر پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در مکه از شوهرش «عاص بن ربیع» که در آن زمان مشرک بود جدا شد و به مدینه مهاجرت کرد.

گفت: عقد ازدواج ما با همسرانمان ادامه دارد بخاطر آنکه همسرانمان اهل کتاب هستند و

ازدواج با زنان اهل کتاب جایز و روا می باشد. از او پرسیدم آیا استاد سید قطب این حکم را به شما گفته است؟ گفت: خیر، بلکه او می گوید: این مسأله به مجتهدان و دانشمندانی نیاز دارد تا حکمش را روشن کنند و من در این مسأله اجتهاد کردم. این ادعا توسط سید قطب که در تفسیر سوره ممتحنة ذکر شده است در مباحث بعدی روشن خواهد شد.

گفتم: چگونه به سید قطب فکر و عقیده ای نسبت می دهی سپس از من می خواهی که حلال و حرام این فکر و عقیده را برای شما روشن سازم، حال آنکه خداوند می فرماید:
(وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ)

توبه: 115

«خداوند هیچوقت قومی را که هدایت بخشیده است گمراه نمی سازد مگر زمانی که چیزهایی را که باید از آنها بپرهیزند روشن و آشکار برای آنان بیان می کند».

پس چگونه آن کسی که ادعا می کنید بنیانگذار این اندیشه است حلال و حرام این مسائل را که نتیجه و پیامد این اندیشه مذکور است برای شما بیان نکرده است؟
گفت: اینها مسائل جزئی هستند و آنچه مهم است اصول و کلیات است.

گفتم: از نظر عقیده اسلامی حکم شخص مرتد با حکم اهل کتاب و شخص مشرک متفاوت است، به عبارتی دیگر حکم مرتد، قتل است اما این مسأله که شخص مسلمانی کافر شود و سپس فتوی داده شود که باید مانند اهل کتاب با وی رفتار کرد هرگز در دین اسلام وجود نداشته است.

دیدگاه سید قطب درباره ازدواج با زنان مشرک:

خواننده گرامی باید بداند آنچه را که قائلان به اندیشه تکفیر به شهید سید قطب نسبت می دهند، چیزی جز افتراء و بهتان و حدس و گمانهای شخصی آنها نیست و سخنان سید قطب از این افتراها و حدسها به طور کامل پاک است. بمنظور اثبات این مدعا نوشته های ایشان در تفسیر سوره ممتحنة عیناً نقل می شود:

«این سوره یکی از راهکارهای دولت برای تربیت دینی و سازماندهی اجتماعی جامعه مدنی است.» او درباره حرام بودن ازدواج با زنان مشرک و جایز نبودن برگرداندن زنان مهاجر و مؤمنه به شوهران مشرک آنان در مکه، می گوید: «نخستین رشته خویشاوندی و وابستگی؛ رشته و رابطه عقیده بود که شکل گرفت و هیچ رابطه و رشته دیگری وجود نداشت تا بتواند آن جدایی و دوری را بهم پیوند بزند. و رابطه زوجیت حالتی از آمیختگی و اتصال و استقرار است که برقراری آن بدون وجود نخستین رشته وابستگی - ایمان - ممکن نیست. ایمان اساس و شالوده حیات دلهاست که هیچ عاطفه دیگر نمی تواند جای آن را بگیرد....»

در اوایل هجرت درباره مسأله ازدواج با زنان مشرک حکم خاصی وجود نداشت و میان زوجة مؤمنه و زوج کافر و یا زوج مؤمن و زوجة کافر، حکم به جدایی آن دو داده نمی شد زیرا جامعه اسلامی هنوز از اثبات و استقرار لازم برخوردار نبود اما بعد از صلح حدیبیه همانگونه که بسیاری از راویان آن را ملاک قرار داده اند حکم ه جدایی کامل میان زن مشرک و شوهر مؤمن یا بالعکس صادر شد.»

جدایی کامل میان زن و شوهر همان حکم خداوند متعال است که سید قطب آن را بیان نکرده است و نه عزلت و جدایی ذهنی و فکری آن را به ایشان نسبت می دهند. سید قطب در ادامه سخنانش می افزاید: «اگر مؤمنان موردی از موارد عقد را از دست بدهند مانند اینکه زنان کافر یا خانواده های آنان از برگرداندن حق شوهران مؤمن امتناع کنند - همانگونه که چندین حالت رخ داده است - در این صورت حاکم می بایست حق آن شوهران مؤمن را از حقوقی که کافران در ذمه زنان مؤمنه ای که به دار اسلام مهاجرت کرده اند، دارند و یا اینکه حق آنان را از مال

غنیمتی که مسلمانان بدست می آورند جبران کند:
(وَإِن قَاتَكُمُ شَيْءٌ مِّنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعاقِبْتُمْ فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِّثْلَ مَا

ممتحنه:

11

«اگر همسری از همسرانتان بسوی کافران رفت (و مرتد گردید و کفران مهریه شما را باز پرداخت نکردند) و شما با ایشان جنگیدید و به عقوبت گرفتارشان ساختید (از غنائم آن کافران) مهریه ای را که چنین مؤمنانی پرداخته اند به اینان بازپرداخت کنید و از خداوندی بهرآسید که شما بدو ایمان دارید».

همچنین سید قطب اندیشه خود را درباره:
(وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ)

بقره: 221

اینگونه بیان می سازد: «ازدواج شخص مسلمان با زن مشرکه و ازدواج شخص مشرک با زن مؤمنه حرام است». و حتی ایشان درباره ازدواج شخص مسلمان با زنان اهل کتاب می افزاید: «اینجانب به رأیی که به تحریم بدانند و متوجه سخنان سید قطب باشند و هرگز به سید قطب آنچه را که بر زبان جاری نساخته است، نسبت ندهند.

حلال بودن غذای مشرکان در عهد مکی

آنچه که توجه هر کسی را جلب می کند و عقل هر خردمندی را به شگفتی وا می دارد این است که قائلان به اندیشه تکفیر هنگامی که به بهانه اینکه ما قائل به تکفیر حاکم نیستیم حال آنکه از نظر آنان حاکم بخاطر مشارکت با خداوند در زمینه قانون گذاری کافر است و هر کس کافر را تکفیر نکند خود کافر است و همچنین به بهانه اینکه ما فرمانبرداران - آحاد ملت - را تکفیر نمی کنیم حال آنکه افراد جامعه به دلیل راضی بودن به حکم حاکم کافر گشته و از ما جدا شده اند. از آنان سؤال شد چرا ذبیحه های کافران و مشرکان را می خورید؟ و اگر شما در عقیده تان ثابت قدم و راستگو می بودید، می بایست خوردن این ذبیحه ها و همچنین ذبیحه ها و قربانی های همسرانتان و خانواده تان را که به کفرشان اعتقاد دارید بر خود حرام کردید؟ آنان همانگونه که درمسأله ازدواج با زنان مشرکه نیز کورکورانه و سراسیمه بودند در جواب دادن به سؤال مذکور سراسیمه گفتند: خداوند متعال فرموده است:

(وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَلٌ لَّكُمْ)

«طعام اهل کتاب برای شما حلال است.»

در رد این جواب به آنان گفته شد که ما از نظر شما از زمره اهل کتاب بشمار نمی آییم زیرا شما معتقد هستید که ما کافر گشته ایم و بنابراین حکم ما از نظر اسلام، ارتداد است و حکم اهل کتاب شامل ما نمی شود و شما در حقیقت با این حکم به ابتداع حکم جدیدی برای شخص مسلمانی که به کفرش معتقد هستید اقدام کرده اید و ابتداع حکم جدید، قانونگذاری در برابر خداود است و کفر این عمل از کفر حاکم شدیدتر است، زیرا حاکم به قانونگذاری در زمینه عبادات نمی پردازد و فقط در مورد حدود - بخاطر آنکه از نظر وی آنها جزو مصالح دنیوی هستند - به قانون گذاری اقدام می کند و دیگر آنکه حاکم حکم خود را به خداوند نسبت می دهد در حالی که شما احکامی را که صادر می کنید به خداوند نسبت می دهید و می گوئید این حلال است و آن حرام، حال آنکه خداوند می فرماید:

(وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ)

نحل: 116

«و به خاطر چیزی که تنها بر زبانتان می رود به دروغ مگوئید: این حلال است و آن حرام و در نتیجه بر خدا دروغ ببندید. کسانی که بر خدا دروغ می بندند رستگار نمی گردند.»
اینجا بود که برخی از آنان واکنش نشاه داده و گفتند: قربانی و ذبیحه مشرکان در عهد مکی حلال است زیرا دوران مکی، دوره ضعف و ناتوانی است. و برخی دیگر گفتند: در حدیث حضرت عایشه آمده است: عده ای تازه مسلمان هستند که نام خداوند را بر ذبیحه ها و قربانی شان ذکر نمی کنند. پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرمود: «بخورید و نام خداوند را بر زبان جاری سازید».

اما پس از اینکه به تمام اشکالات آنان طبق احکام شرعی روشن و معلوم، پاسخ داده شد آنها همچنان بر آراء و عقاید خود پافشاری کردند. به منظور روشن شدن حکم مسأله مورد بحث - ذبیحه مشرکان - به بررسی آن می پردازیم.

حکم قربانی مشرکان و اهل کتاب

حکم شرعی حرام و حلال و کفر و ایمان مسأله ای نیست که به بحث و بررسی نیاز داشته باشد زیرا نصوص دینی، حکم شرعی این مسأله را روشن کرده است و فقهای صحابه و تابعین آن را بطور مفصل بیان کرده اند، بنابراین مجالی برای ابداع حکم جدید بدون دلیل و مدرک شرعی و فقط به بهانه شعار دوران استضعاف و دوران قدرت و سلطه یا به بهانه راضی ساختن فلان حاکم، وجود ندارد.

اما آنهایی که بدعت آفرینی احکام جدید دست زدند هنگامی که جرأت رویارویی با جامعه پیدا نکردند آراء و ادعاهای خود را در لفافه های گوناگون پیچاندند از جمله نسبت دادن آراء و عقاید خود به استاد سید قطب با اینکه می دانند روش سید قطب در تفسیر «الظلال» بر تأکید بر مسأله موالات و محبت خداوند و کنار نهادن موالات شرک و جاهلیت و دوری جستن از صادر کردن احکام فقهی و ارجاع دادن آن به کتابهای فقهی، مبتنی است. بر این اساس است که ایشان درباره آیه شریفه:

(وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبُطْحَانِ) يَذْكُرُ اسْمُ اللَّهِ
انعام: 121

می گوید: «اما حکم فقهی در مورد حلال یا حرام بودن قربانی ها در هنگام تسمیه یا عدم تسمیه نام خدا، توسط ابن کثیر در تفسیرش بطور خلاصه ذکر شده است.» [5]
مرحوم سید قطب احکام فقهی را به کتاب های تخصصی ارجاع می دهد و ایشان در زمینه این احکام اجتهاد خاصی ندارد تا قائلان به اندیشه تکفیر افکار و آرای خود را به وی نسبت دهند. و تکفیری ها بدانند که تا روز قیامت هر آنچه که خداوند و رسولش حلال کرده اند حلال است و هر آنچه که حرام کرده اند حرام است.

حکم قربانی مسلمان:

حکم شرعی ذبیحه ها و قربانی شخص مسلمان حلال بودن آنها است حتی اگر ظن غالب حاصل شود که نام خداوند را در هنگام ذبح ذکر نمی کند. و در این حالت برای شخص مسلمان کفایت می کند که در هنگام خوردن آن، نام خداوند را ببرد زیرا شخص مسلمان اعمال و افعالش را بخاطر رضای خداوند انجام می دهد و تحریم وارد در آیه:

(وَ أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ يَه)

مائده: 3

«بر شما حرام است حیوانی که به هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن برده شود».

همچنین تحریم مذکور در آیه:

(وَ لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرْ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ)

شامل شخص مسلمان نمی شود.

مقصود از بردن نام خداوند فقط جاری ساختن لفظ خداوند بر زبان نیست بلکه مقصود از آیه مذکور، مشخص و معین کردن صفت و عقیده شخص ذبح کننده است بدینگونه که در هنگام ذبح و در هنگام انجام عمل خدا را مدّ نظر داشته باشد. بنابراین ذکر نام خداوند بر ذبیحه توسط شخص مشرک آن ذبیحه را حلال نمی سازد و فراموش کردن نام خداوند در هنگام قربانی کردن توسط شخص مسلمان، آن ذبیحه را حرام نمی سازد. اما بخاری درباره همین مسأله از حضرت عایشه روایت کرده است: برخی از تازه مسلمانان از پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم سؤال کردند که برخی برای ما گوش می آورند اما نمی دانیم آیا نام خداوند را بر آن قربانی برده اند یا خیر؟ آیا از آن گوشت بخوریم یا خیر؟ پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرمود: «اسم خداوند را ببرید و از آن گوشت بخورید.»

ذبیحه مشرکان:

یکی از علمای مصر هنگامی که مدیر دفتر شیخ دانشگاه ازهر بود در یک مصاحبه تلویزیونی با استناد به حدیث حضرت عایشه فتوی داد که گوشت هائی که از کشورهای کمونیستی توسط دولت مصر وارد می شوند حلال هستند و ادّعا کرد بردن نام خداوند توسط شخص مسلمان در هنگام خوردن کفایت می کند زیرا با توجه به حدیث پیشین، آنهایی که گوشت را برای صحابه می آوردند اهل جاهلیت و مشرک بودند.

این فتوای خلاف واقعیت است و با سیاق نص حدیث و دیگر نصوص مرتبط با موضوع، متناقض است زیرا اولاً آنهایی که برای صحابه گوشت می آوردند مشرک نبودند زیرا پس از فتح مکه شرک زایل گردید و بتان منهدم و نابود گشتند و اسلام سراسر شبه جزیره را فرا گرفت و سؤال کننده درباره حرام یا حلال بودن گوشت، مشرک و کافر نبود. و دیگر آنکه قاعده کلی بر این است که خوراک و ذبیحه های غیر مسلمانان جایز نیست زیرا جزو مصادیق عموم نهی وارد در آیه شریفه:

(وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرْ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ)

است و استثنایی از این قاعده کلی در آیه:

(وَوَطَعَامُ الَّذِينَ أَتُوا الْكِتَابَ حَلٌّ لَكُمْ)

ذکر شده است که این استثنا فقط به اهل کتاب - یهود و مسیحیان - اختصاص دارد. همچنین در حدیث پیشین این عبارت آمده است: «نمی دانیم آیا نام خداوند را بر آن ذبیحه برده اند یا خیر؟» که این بر مسلمان بودن آنان دلالت دارد زیرا فقط مسلمانان هستند که در هنگام ذبح نام خداوند را می برند و ممکن است بردن نام خداوند را فراموش کنند. بنابراین از حدیث مذکور هرگز نمی توان فهمید آنهایی که برای صحابه گوشت می آوردند مشرک بودند. اما سبب حلیت قربانی ها - با توجه به این حدیث - بشرط آنکه در هنگام خوردن، نام خداوند برده شود این است که عمل ذبح از سوی افرادی مسلمان صورت گرفته است که چه بسا در هنگام ذبح نام خداوند را بر زبان جاری نمی سازند. و سؤال کردن از حضرت عائشه درباره ذبیحه های مشرکان معنا و مفهومی ندارد و هرگز قابل تصوّر نیست که حضرت عائشه درباره ذبیحه های مشرکان بگوید: نمی دانیم آیا نام خداوند بر آن ذبیحه ها برده شده است یا خیر؟

شخص مشرک حتی اگر ادّعا کند که نام خداوند را بر حیوان قربانی برده است ادعایش قابل قبول نیست زیرا خداوند ادّعای اسلام توسط منافقان را نپذیرفته است:

(إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ

الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ)

منافقون: 1

«هنگامی که منافقون نزد تو می آیند سوگند می خورند و می گویند ما گواهی می دهیم که تو حتماً فرستاده خدا هستی و خداوند می داند که تو فرستاده خدا می باشی ولی خدا گواهی می دهد که منافقون د رگفته خود دروغگو هستند».

حیوان ذبح شده برای صلیب و کشتن حیوان به وسیله برق - کشتار الکتریکی -

تمام ذبیحه های غیر مسلمانان حرام است چه به وسیله چاقو سر بریده شوند و چه به وسیله برق کشته شده باشند ولی خداوند متعال ذبیحه های اهل کتاب را از این حکم مستثنا کرده است اما آیا حلال بودن طعام و ذبیحه های اهل کتاب به معنای حلال بودن تمام ذبیحه های آنان است حتی اگر برای کلیسا و صلیب سر بریده شده باشند یا به وسیله جریان برق یا خفگی کشته شده باشند؟

برخی از دانشمندان معاصر معتقدند که «گوشت های وارداتی مانند مرغ و گوشت گاو یخ زده از نظر اهل کتاب که ممکن است بوسیله جریان برق یا ابزارهایی مانند آن، کشته شده اند، مادامی که آنها معتقدند آن قربانی ها حلال و سربریده شده اند آن گوشت نیز برای ما مسلمانان نیز طبق آیه (وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَلٌ لَكُمْ) [6] حلال است.

چنین به نظر می رسد که عموم آیه فوق مستلزم نسخ دیگر احکام مذکور در قرآن و سنت، از جمله عموم تحریم مردار و گوشت خوک و هر آنچه که برای غیر خدا سر بریده شود نمی گردد، و از آنجایی که تحریم مذکور در آیه شریفه:

(حَرِّمْتُ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَالْخِنْزِيرَ وَمَا أَهَلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةَ وَالْمَوْقُوذَةَ وَالْمُتَرَدِّيَةَ وَالنَّطِيطَةَ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذَرَجَ عَلَى
النَّصَبِ) مائده: 3

«ای مؤمنان بر شما حرام است خوردن گوشت مردار، خون جاری، گوشت خوک، حیواناتی که به هنگام ذبح نام غیر خدا بر آنها برده شود، حیواناتی که خفه شده اند، حیواناتی که با شکنجه و کتک کشته شده اند، آنهایی که از بلندی پرت شده و مرده اند، آنهایی که بر اثر شاخ زدن حیوانات دیگر مرده اند، حیواناتی که درندگان از بدن آنها چیزی خورده و بدان سبب مرده اند مگر اینکه قبل از مرگ آنها را سر بریده باشند و حیواناتی که برای نزدیکی به بتان قربانی شده اند.» در مورد طعام و ذبیحه های مسلمانان نازل شده است پس چگونه می توان به حلال بودن برخی از موارد مذکور در آیه بدین دلیل که طعام اهل کتاب است و طعام آنها از سایر اطعمه حرام استثنا شده است و حیواناتی که ذبح شده اند اگر از نظر آنان حلال و سربریده بشمار آیند پس از نظر ما نیز به دلیل طعام آنها با توجه به نص آیه قرآن حلال است حلال و مباح بشمار می روند فتوی داد.

قربانی ها و شبهه های باطل

اینگونه فهم و برداشت ها بی گمان نتیجه شبهه ای است که برخی از علمای سلف مطرح کرده اند. روایت شده است که از امام مالک رضی الله عنه درباره قربانی های اهل کتاب برای جشن ها و کلیسایانشان سؤال شد، که او در جواب گفت: مکروه است و حرام نیست. همچنین اقوال دیگری مبنی بر حلال بودن تمام قربانی ها و اطعمه اهل کتاب روایت شده است. استدلال به اینگونه شبهه بنا به دلایل زیر باطل است:

1- حیواناتی که در دوران امام مالک برای جشن ها و کلیسایها ذبح می شدند ممکن بود برای اهل کلیسایها یا آنکه فقط برای برگزاری جشن ها سر بریده شده اند که در این صورت تحت مدلول آیه (وَ مَا أَهَلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ) جای نمی گیرد. و به همین دلیل است که امام مالک حکم به کراهیت این گوشتها داده و آن را حرام ندانسته است.

2- فتوای هر مجتهدی ناظر به وقایع و مناسبات و احوالی است که در دوران وی وجود داشته است و هرگز نمی توان آن را بعنوان نص شرعی قلمداد کرد و احکام را بدان ارجاع داد بلکه تنها منبع و مرجع احکام، قرآن و سنت است.

نص وارد دربارهٔ تحریم حیواناتی که برای غیر خداوند یا برای نزدیکی به بتان قربانی شده اند به شخص ذبح کننده ارتباط ندارد چه مشرک باشد و چه جزو اهل کتاب باشد. بلکه مقصود، ذات فعل و قصد از عمل ذبح است که در این صورت اگر ذبح برای غیر خداوند باشد چه این قصد به وسیله قول و زبان صورت گیرد یا به تعبیر قرآنی: (وَ مَا أَهْلٌ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ) باشد و چه به وسیله فعل صورت گیرد مانند قربانی برای بتان، آن قربانی حرام است و بنابراین تحریم نسبت به شخص فاعل یکسان است حتی اگر ادعا کند که مسلمان است اما حیوان را برای غیر خداوند ذبح کرده باشد، قربانی اش حرام است ولو آنکه به خواندن نماز و روزه گرفتن تظاهر کند زیرا خداوند همانگونه که گوشت حیوانات خفه شده یا صاعقه خورده بدون در نظر گرفتن شخص و نام فاعل، حرام کردن این نوع گوشت ها را نیز حرام دانسته است. حال مسئول کشتار حیوان چه مسلمان باشد چه کافر، حکم آنها که تحریم است یکسان است.

3- علّت حلال بودن طعام اهل کتاب در آیه ذکر نشده است تا بتوان به آن، قیاس کرد و بر اساس آن گفته شود هر آنچه که از نظر آنها حلال است از نظر ما نیز به دلیل عموم آیه (وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُتُوا الْكِتَابَ حَلَلٌ لَكُمْ) حلال است. دیگر آن که از جملهٔ اشیایی که از نظر آنها حلال است خمر و گوشت خنزیر است حال آنکه از نظر اسلام حرام هستند و بدین دلیل که طعام اهل کتاب - یهودیان و مسیحیان - است اسلام قائل به حلال بودن آنها نبوده است. دیگر آن که حلال بودن طعام اهل کتاب مسبوق به این ایه شریفه است:

(يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ. الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُتُوا الْكِتَابَ حَلَلٌ لَّكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلَلٌ لَهُمْ ...)

مائده: 5 -

4

«از تو می پرسند چه چیزی برای آنان حلال شده است؟ بگو: چیزهای پاکیزه برای شما حلال گردیده و نیز صید حیوانات شکارگر که شما بعنوان مربیان سگهای شکاری از آنچه خدایتان آموخته به آنها تعلیم داده‌اید برای شما حلال شده است پس از آنچه آنها برای شما گرفته و نگاه داشته‌اند بخورید و نام خدا را بر آن ببرید و پروای خدا بدانید که خدا زودشمار است. امروزه برای شما همه چیزهای پاکیزه حلال گردید و ذبائح و خوراک اهل کتاب برای شما حلال است و خوراک شما برای آنان حلال است ...»

حلال بودن خوراک اهل کتاب و جواز ازدواج با زنان پاکدامن آنان با اینکه در یک آیه بیان شده اما آیه مذکور علّت حلال بودن را ذکر نکرده است تا بتوان گفت هر آنچه که آنها حلال می شمارند از نظر ما نیز حلال است. علاوه بر آن، چنین فرضیه ای به صحیح بودن کتاب آنان و در نتیجه به پذیرفتن موارد حلال و حرام مذکور در آن، می انجامد در حالی که کتابهای آنان - اهل کتاب - از نظر قرآن تحریف شده هستند و نمی توان آنها را بعنوان مصدر و مرجع احکام قلمداد کرد بنابراین چگونه ممکن است که برای شناخت حلال و حرام از نظر اهل کتاب به کتابهای آنان مراجعه نماییم و هر آنچه که از نظر آنها حلال است، حلال بدانیم، و هر آنچه که حرام است، حرام بشمار آوریم، حال آنکه پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم به عدی بن حاتم فرموده است: «مگر نه اینکه آنها حرام را حلال می سازند و شما از آنها اطاعت می نمایید و حلال را حرام می

سازند و از آنها پیروی می کنید». عُدی گفت: آری. پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرمود: ربوبیت آنان در برابر خداوند همین است. «مقصود پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم همان ربوبیتی است که در قرآن کریم بدان اشاره شده است: (اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ)

توبه: 31

«یهودیان و ترسایان علاوه از خدا، علماء دینی و پارسایان خود را هم به خدائی پذیرفته اند.» 4- استثنا کردن و مباح بشمار آوردن خوراک اهل کتاب به شخص ذبح کننده تعلق دارد که این استثنا و آن مباح بشمار آوردن خوراک اهل کتاب، موجب نسخ دیگر احکام در ارتباط با تحریم خون جاری، گوشت خوک، گوشت مردار، گوشت حیواناتی که برای غیر خداوند ذبح شده اند و حیوان خفه شده یا حیوانی که در اثر شاخ زدن دیگر حیوانات یا در اثر صاعقه مرده است نمی گردد. بنابراین اگر کشوری یهودی یا مسیحی ذبح را نامشروع بداند و بجای آن کشتار، روش کشتار الکتریکی را اعمال کند، مانند کشور سوئیس در این حالت حیواناتی که بدین شیوه کشته می شوند حرام خواهند بود زیرا آن حیوانات از مصادیق حکم مردار یا حیوانات خفه شده هستند و حیوان مرده یا خفه شده حرام است حال چه این عمل از سوی مسلمانان یا چه بوسیله اهل کتاب صورت گرفته باشد زیرا تحریم به یک امر عام معلق شده است.

5- عموم حلیت خوراک اهل کتاب بر جواز خوردن گوشت حیوانات آنان دلالت دارد حتی اگر به آن شروط و آداب و رسومی که در اسلام در هنگام ذبح حیوان می بایست اجرا کرد از جمله حدیث پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم که می فرماید: «هر ابزاری که خون را جاری سازد وسیله مشروع است و هر حیوانی را که نام خدا بر آن برده شده است بخورید» روایت از بخاری. توجه نشود. زیرا اهل کتاب مکلف به تطبیق و اجرای آن شروط نمی باشند زیرا خداوند متعال با حلال کردن بی قید و شرط گوشت و خوراک اهل کتاب، شخص مسلمان را از بحث و تحقیق پیرامون شروط ذبح از نظر آنان معاف کرده است مگر آن که آن شروط با شروط ذبائح و گوشت حیوانات مسلمانان یکسان باشد مانند: تحریم گوشت مردار، خون جاری، حیوان خفه شده، حیوان مرده در اثر شاخ زدن دیگر حیوانات و حیوانی که درندگان از آن خورده اند.

اما اگر شخص مسلمان بداند که عده ای از اهل کتاب یا کشوری از کشورهای اهل کتاب، ذبح را نامشروع می دانند و بجای ذبح، شیوه های دیگر مانند خفه کردن یا کشتن بوسیله برق، بکار می گیرند در این حالت، گوشت این حیوانات حرام خواهد بود زیرا حکم تحریم به یک اصل عام و کلی تعلق دارد که بر گوشت حیوانات مسلمانان و غیر مسلمانان منطبق است. علاوه بر آن، اگر شخص مسلمانی بداند که بر حیوانات مذبوح نام فلان بت چه آن بت شخص باشد چه یک اندیشه و یک مکتب، برده شده است، گوشت آن حیوان نیز حرام است و صادر شدن آن گوشت از سوی اهل کتاب که خوراکشان حلال است موجب حلال شدن آن حیوان نمی شود زیرا مباح بودن خوراک اهل کتاب در زیر یک اصل عام که همان پاکیزگی است مندرج است:

(يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ)
(الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ)

و پاک بودن خوراک زایل و منتفی می گردد اگر آن خوراک جزو مصادیق این آیه شریفه باشد که می فرماید:

(حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالِدَمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلِيَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ)

نمی دانم چگونه می توان این سخن را پذیرفت که اگر مرغی توسط شخص مسلمان به وسیله ابزار الکتریکی شود یا خفه گردد، حرام است اما اگر آن مرغ توسط اهل کتاب خفه شده یا

بوسیله ابزار الکتریکی کشته شده باشد حلال است. قرآن کریم بی گمان هم در امور اجمالی و هم در امور تفصیلی، تام و کامل است و نصوص آن هرگز متعارض با یکدیگر نیست. خداوند می فرماید: (وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا)

«و اگر قرآن از سوی غیر خداوند می بود در آن، اختلافات بسیاری مشاهده می کردند.» بنابراین تام و کامل بودن قرآن، عمل به آیه محرمات را - که بدان اشاره شد - بعنوان یک اصل عام که گوشت حیوانات مسلمان و غیر مسلمان را در بر می گیرد واجب می سازد و طبق این اصل کلی، حیوانی که خفه شده است یا در اثر افتادن از بلندی مرده است و حیوانی که برای غیر خداوند ذبح شده است حرام است. پس وارد کردن گوشت این نوع حیوانات از نزد اهل کتاب، موجب حلال شدن آنها نمی شود. اما استدلال به سخنان ابن عربی مبنی بر جواز خوردن گوشت مرغ شخص مسیحی مادامی که او گردن آن مرغ را تافته و سپس پخته است و هر آنچه که از نظر آنان حلال است از نظر ما نیز حلال است مگر در آن مواردی که خداوند آنها را تکذیب کرده است، استدلال باطلی است و نباید این استدلال وی را پذیرفت و علاوه بر آن، استدلال ابن عربی توسط خود او نقض شده است آنجا که می گوید: «اگر سؤال شود که حکم حیوانی که آنها بدون ذبح می خورند مانند حیوان خفه شده یا حیوانی که سرش را له می سازند چیست؟ جواب: این نوع حیوان، مردار است و با توجه به نص قرآن حرام است و اگر آنها خوردن این نوع حیوانات را جایز و مباح می دانند خوردن آن برای ما جایز و روا نیست همانگونه که گوشت خوک از نظر آنها حلال است و جزو خوراکشان است اما خوردن آن برای ما حرام است.»

شالوه خطای این نوع استدلالها در عدم توجه به این نکته است که طعام و خوراکی که خداوند حلال و مباح اعلام کرده است با طعام و خوراکی که خود اهل کتاب آن را حلال ساخته اند مانند می گساری و گوشت خوک و گوشت مردار یکسان نیست به عبارتی دیگر طعام و خوراکی که خداوند آن را مباح اعلام کرده است همان طعام و خوراکی است که حرام نبوده است. شبهه دیگری که در اینجا قابل طرح می باشد این است که برخی از جوانان مسلمان مقیم کشورهای اروپایی، گمان می کنند که همه ذبائح و گوشت حیوانات اهل کتاب حرام است زیرا جزو مصادیق عموم آیه شریفه ای که می فرماید:

(وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرْ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ)

انعام: 121

«از گوشت حیوانی نخورید که نام خدا بر آن برده نشده است چرا که خوردن از چنین گوشتی نافرمانی از دستور خدا است.»

امام شافعی رحمه الله در تفسیر این آیه گفته است که می بایست آن را بر آنچه که برای غیر خداوند ذبح شده است حمل کرد. مانند این آیه شریفه که می فرماید: (أَوْ فَسَقًا أَهْلٌ لِغَيْرِ اللَّهِ يَهُ). همچنین بیهقی [7] به حدیث عائشه در صحیح بخاری و مسلم استناد کرده است که عده ای به محضر پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم آمدند و پرسیدند که افرادی تازه مسلمان برای ما گوشت می آورند اما نمی دانیم آیا نام خداوند را بر آن حیوان برده اند یا خیر؟ پیغمبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرمود: «شما نام خدا را ببرید و آن گوشت را بخورید». بنابراین اگر بردن نام خداوند در هنگام ذبح حیوان شرط است پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم خوردن آن گوشتها را به آنها اجازه نمی داد.

به این استدلالها نیز می بایست اضافه کرد که آیه: (وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ) استثنا از آیه سوره انعام است یا اینکه می بایست آن را بر حیواناتی که برای غیر خداوند ذبح شده اند

یا آنکه توسط افراد بی دین ذبح شده اند حمل کرد.

- [1] . نقل از کتاب «سید قطب، خلاصه حیاتہ. منهجہ فی الحركة، النقد الموجّه الیہ» تألیف استاد محمد توفیق برکات.
- [2] . او شیخ شکرى مصطفى بود که در چپ اول کتاب نامش را بخاطر حفظ جانش ذکر نکردم اما بعد از کشته شدنش رحمه الله این محذوریت بر طرف گردید.
- [3] . الجامع لا حکم القرآن، طبری، تفسیر سوره نحل، آیه ((مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ ...)).
- [4] . ايثارالحق على الخلق، ص 409، 439.
- [5] . فى ظلال القرآن، 1198/3.
- [6] . الحلال و الحرام، دكتور قرضاوى ص 63.
- [7] . مختصر تفسیر ابن کثیر، 612/1.